

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی روایات دالّ بر ارث بردن زوجه از جمیع ماترک زوج

روایاتی که دلالت بر حرمان و محرومیت زوجه از عقار کرد را بررسی نمودیم؛ در مقابل این روایات، دو دسته روایت وجود دارد: یک دسته روایات بر این دلالت دارد که زوجه از هیچ چیزی از ماترک زوج حرمان ندارد و همان طور که زوج از جمیع ماترک زن ارث می برد زوجه نیز از جمیع ماترک مرد ارث می برد. این طایفه از روایات در دو یا سه روایت خلاصه می شود. یکی از این روایات در باب 7 از ابواب میراث ازواج در جلد 26 کتاب وسائل الشیعة آمده است: عنوان باب عبارت است از: «باب أنّ الزوج يرث من كلّ ما تركت زوجته و كذا جميع الوراث و كذا الزوجة التي لها منه ولد».

حدیث اوّل آن صحیحہ بقباقر و ابن ابی یعفور است: محمد بن الحسن باسناده عن الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن الفضل بن عبد الملك که کنیه ی او ابوالعباس بقباقر است و ابن ابی یعفور عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: سألته عن الرجل هل يرث من دار امرأته أو أرضها من التربة شيئاً؟ اگر زنی فوت کرد، آیا شوهر از خانه این زن یا از زمین این زن ارث می برد أو يكون (في) ذلك بمنزلة المرأة فلا يرث من ذلك شيئاً؟ یا اینکه مرد نیز مثل زن است؟ یعنی در ذهن سائل این بوده است که زن از همه ماترک مرد ارث نمی برد؛ از دار و زمین آن ارث نمی برد. به همین جهت سؤال می کند که آیا مرد نیز مثل زن است؟ فقال: يرثها و ترثه من كلّ شيء ترك و تركت مرد از زن ارث می برد و زن نیز از مرد ارث می برد از هر چیزی که مرد و زن از خودشان به جا گذاشته اند. پاسخی که امام (ع) بیان می کنند، در آن لفظ «كلّ شيء» وجود دارد که دلالت بر عموم دارد؛ یعنی هیچ حرمانی وجود ندارد.

نظیر این روایت در جلد 21 وسائل الشیعة، کتاب النکاح، ابواب المهور، صفحه ی 329، باب 58، حدیث 9 آمده است: «و بالاسناد عن أبان بن عثمان عن عبيد بن زرارة و فضل أبي العباس قالاً: قلنا لأبي عبد الله (عليه السلام): ما تقول في رجل تزوج امرأة ثم مات عنها و قد فرض لها الصداق؟ مردی با زنی در حال مرض ازدواج می کند و در همان مرض می میرد، و برای زن صداقی معین کرده است، حکمش چیست؟ قال: لها نصف الصداق این زن نصف مهر را می برد. البته این اختلافی است که اگر مردی با زنی در مرض منجر به فوت ازدواج کرد و در همان مرض بمیرد، تکلیف مهر و... چیست؟ مشهور قائل به این هستند که مهر و ارث ندارد. اما اینجا می گوید که نصف مهر را می برد «و ترثه من كلّ شيء» این زن از همه اموال مرد ارث می برد «و إن ماتت فهو كذلك» و اگر زن هم مُرد، مرد از همه اموال او ارث می برد. در این روایت نیز حضرت می فرماید: «و ترثه من كلّ شيء».

توجیه تعارض روایات

بحث این است که با صحیح‌ه‌ی ابن ابی‌یعفور چه باید کرد و علاج آن به چه صورتی است؛ اگر در ذهن شریف‌تان باشد، در جلسات گذشته از مرحوم شیخ طوسی در کتاب استبصار بیان کردیم که ایشان دو توجیه در این مورد ذکر کرد. بیان نمودیم که مرحوم شیخ در کتاب استبصار ابتدا روایاتی که مطابق با نظرشان هست را می‌آورد؛ ایشان ده روایت ذکر می‌کنند که زن از عقال ارث نمی‌برد و سپس روایات مخالف را می‌آورد و درصدد جمع بین روایات است و عرض کردیم مطلبی که در اذهان بسیاری از فقها مشهور شده است که استبصار در مقام جمع اخبار است، حرف صحیحی نیست. ایشان بعد از روایاتی که دلالت بر حرمان دارد، صحیح‌ه‌ی ابن ابی‌یعفور را می‌آورد و دو توجیه برای آن ذکر می‌کند.

توجیه اوّل که بسیاری از فقها نیز این کار را کرده‌اند، حمل روایت بر تقیه است. به همین جهت مرحوم صاحب وسائل در ادامه این روایت بیان می‌کند: «أقول: حمله الشيخ على التقية»، این روایت چون موافق با عامه است - که می‌گویند زن از تمام ماترک مرد ارث می‌برد - بر تقیه حمل می‌شود.

توجیه دوّم نیز آن است که بین این روایت و سایر روایات جمع کنیم؛ به این صورت که این روایت به نحو عام می‌گوید زن از همه ماترک مرد ارث می‌برد و روایات دیگر می‌گویند زن از عقال ارث نمی‌برد؛ با آن روایات این روایت را تخصیص بزنیم و تا زمانی که جمع بین روایات امکان دارد، نوبت به حمل بر تقیه یا مسائل دیگری که در باب تعارض اخبار ذکر شده است، نمی‌رسد. مسأله حمل بر تقیه مؤونه‌ای ندارد و بسیاری از فقها قائل به آن شده‌اند، اما سؤال این است که توجیه دوّم آیا درست است یا نه؟ توجیه دوّم بدون هیچ اشکالی باطل است؛ برای اینکه اگر امام (ع) به صورت مستقل بیان می‌فرمود که «ترث المرأة من جميع ما تركه الزوج»، این عام می‌شد و آن روایات این را تخصیص می‌زد؛ اما در این روایت سائل در سؤالش از امام (ع) سؤال می‌کند که همانطور که زن از بعضی از ماترک مرد محروم است، آیا مرد هم به نظر شما محروم است؟ به قرینه این مطلب، راه برای تخصیص وجود ندارد. پس، راه دوّم راه صحیحی نیست.

مرحوم شیخ راه سوّمی نیز در کتاب تهذیب ذکر کرده است؛ البته ما در گذشته توضیح دادیم که ایشان در استبصار این مطلب را نمی‌پذیرد. اما آن راه این است که بگوییم در این روایت که می‌گوید زوجه از تمام ماترک مرد ارث می‌برد، مربوط به جایی است که زن از میّت بچه داشته باشد؛ و می‌فرماید مرحوم صدوق این کار را انجام داده است، یعنی روایت ابن ابی‌یعفور را بر این مورد حمل کرده است «هذا إذا كان للمرأة منه ولد». مرحوم شیخ در تهذیب این را پذیرفته است، اما در استبصار نپذیرفته و قرینه این جمع را روایتی از ابن اذینه - که مقطوعه است - قرار داده است که ما ان شاء الله روایت ابن اذینه را در نزاع دوم مطرح خواهیم کرد.

مرحوم شهید نیز در کتاب رسائل می‌فرماید: «و رواية ابن أبي يعفور الدالة على عموم الارث ظاهرة في التقيّة لأنها موافقة لمذاهب جميع من خالفنا». اگر ما گفتیم این روایت ابن ابی‌یعفور باید بر تقیه حمل شود، همانطور که ظاهر نیز همین است، دیگر بحثی وجود ندارد؛ به آن 17 روایت اخذ می‌کنیم که در آنها نتیجه این شد که زن از جمیع اراضی ارث نمی‌برد. پس، اگر ما بودیم و این دو دسته روایات، مشکلی نیست؛ چرا که اوّل روایت ابن ابی‌یعفور بر تقیه حمل می‌شود و ثانیاً این روایت قدرت معارضه با 17 روایت را ندارد؛ یعنی اگر بحث تقیه هم نباشد، ما تعداد زیادی روایت داریم که در حد متواتر هستند و به تعبیر برخی از فقها فوق حد تواتر هستند، و دلالت دارند بر اینکه زن محرومیت دارد؛ روایتی که بگوید زن اصلاً محرومیتی ندارد، تاب مقاومت در برابر این روایات متواتره را ندارد.

بررسی وجود ترتیب در بین مرجّحات

اما مطلب مهمی که وجود دارد این است که آیه 12 سوره نساء می‌فرماید: ﴿لَكُمْ يَصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ ۚ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ ۚ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِيَنَّ بِهَا أَوْ دَيْنٍ ۚ وَالْهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ ۚ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ ۚ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ﴾ در این آیه دو مرتبه «مما ترکتم» ذکر شده است؛ آیا از این عبارت عموم استفاده نمی‌شود؟ آیا می‌توان گفت ظاهر قرآن این است که زن از جمیع ماترک مرد ارث می‌برد؟ و اگر این را گفتیم، روایت ابن ابی یعفور موافق با این آیه می‌شود؛ بنابراین، آیا نباید گفت روایت موافق با قرآن را باید اخذ کرد و روایات مخالف را کنار گذاشت؟ یا اینکه باید گفت بحث موافقت با کتاب در اینجا اصلاً موضوعیت ندارد و مطرح نیست؟ این یک نکته.

نکته‌ی دوم نیز آن است که در میان مرجّحات، مسأله موافقت با قرآن و مسأله مخالفت با عامّه، مورد اتفاق اصولیین است که هر دو به عنوان مرجّح هستند. حال، اگر دو روایت باهم تعارض کردند که یک روایت موافق کتاب بود و دیگری مخالف با عامّه بود - مثل مانحن فیه - آیا بین مرجّحات ترتیبی وجود دارد یا نه؟ این مطلب از مباحث بسیار مهمی است که در باب تعادل و ترجیح وجود دارد و در مورد آن اختلاف شده است. مرحوم آخوند خراسانی می‌فرماید ما از روایات ترجیح، ترتیب بین مرجّحات را استفاده نمی‌کنیم.

مرحوم وحید بهبهانی بر حسب آنچه که مرحوم شیخ انصاری در رسائل به ایشان نسبت داده است، مرجّحات جهت صدوری را بر سایر مرجّحات مقدّم کرده است؛ یعنی مسأله مخالف بودن با عامّه - که این را مرجّح جهتی می‌گویند، به جهت تقیّه صادر شده است - را بر مرجّح مضمونی - مثل اینکه بگوییم مضمون این روایت با قرآن موافق است - ترجیح داده است. مرحوم نائینی نیز همین نظر را دارد و مرجّح جهتی را بر مرجّح مضمونی مقدّم داشته است.

اما مرحوم آقای خویی و مرحوم والد ما و برخی دیگر از اصولیین می‌گویند: مرجّح مضمونی بر مرجّح جهتی مقدّم است؛ یعنی اگر دو حدیث بود، یکی موافق کتاب و دیگری مخالف با عامّه، مرجّح مضمونی یعنی موافقت با کتاب بر مرجّح جهتی مقدّم است و این هم به خاطر روایتی است که راوندی در رساله‌ای که «ألفها في أحوال أحاديث أصحابنا و إثبات صحّتها» آورده است و مرحوم صاحب وسائل این روایت را در جلد 27 و رسائل الشیعة صفحه‌ی 118 به عنوان حدیث 29 از باب **وجوه الجمع بین الاحادیث المختلفة و کیفیة العمل بها**، نقل می‌کند: «سعيد بن هبة الله الراوندي في رسالته التي ألفها في أحوال أحاديث أصحابنا و إثبات صحّتها عن محمد و علي ابني علي بن عبد الصمد عن أبيهما عن أبي البركات علي بن الحسين عن أبي جعفر ابن بابويه عن أبيه عن سعد بن عبد الله عن أيوب بن نوح عن محمد ابن أبي عمير عن عبد الرحمن بن أبي عبد الله قال: قال الصادق (عليه السلام): إذا ورد عليك حديثان فاعرضوهما على كتاب الله فردّوه اگر موافق کتاب بود، بگیرد و اگر مخالف بود، کنار بزنید، فإن لم تجدوهما في كتاب الله فاعرضوهما على أخبار العامة اگر در قرآن چیزی پیدا نکردید، آنها را بر روایات عامّه عرضه کنید، فما وافق أخبارهم فذرّوه و ما خالف أخبارهم فخذّوه» مرحوم آقای خویی و مرحوم والد ما از این روایت، ترتیب را استفاده کرده‌اند؛ یعنی مرجّح مضمونی بر مرجّح جهتی مقدّم است.

اختیار هر کدام از مبانی فوق نتیجه‌ای غیر از دیگری دارد؛ اما نکته‌ی مهم که فردا ان‌شاءالله روی آن بحث می‌کنیم این است که از «مما ترکتم» آیه شریفه، آیا می‌توان عموم را استفاده کرد یا نه؟

و صلّی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين